


علل گرایش به مکتب مارکسیسم از منظر متفکران اسلامی

سعید باغستانی / استادیار گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

sbaghestani598@gmail.com

 orcid.org/0009-0006-4427-7855

r.mahvashi@gmail.com

رضا مهوشی / دانشجوی دکتری علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی



<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۵ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۲۸

چکیده

مکتب «مارکسیسم» در اواخر قرن نوزده و ابتدای قرن بیستم با تلاش‌های کارل مارکس و فردریش انگلس اعلام موجودیت کرد و پس از چندی توانست به اصلی‌ترین رقیب نظام سرمایه‌داری تبدیل شود و افراد زیادی را به خود جذب کند. پژوهش حاضر به دنبال آن است که با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، عوامل گرایش مردم به مکتب مارکسیسم را از منظر متفکران اسلامی واکاوی کند. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد علل گرایش به مارکسیسم را با توجه به انواع سه‌گانه آن (مارکسیسم کلاسیک، مارکسیسم ارتدوکس و مارکسیسم جدید) که در طول تاریخ ظهور پیدا کرده است، می‌توان در سه سطح فکری، اقتصادی و سیاسی بررسی و ارزیابی کرد.

کلیدواژه‌ها: سوسیالیسم، مارکسیسم، کاپیتالیسم، کمونیسم.

در قرن بیستم یکی از پدیده‌هایی که بر اوضاع داخلی کشورها و روابط بین‌الملل تأثیر بسزایی گذاشت، به قدرت رسیدن نظام‌های مارکسیستی در بعضی از کشورهای جهان بود. مکتب «مارکسیسم» در طول تاریخ به اشکال گوناگونی ظهور پیدا کرده است:

ابتدا «مارکسیسم کلاسیک» که به نظریه‌های اقتصادی، فلسفی و جامعه‌شناختی کارل مارکس و فردریش انگلس گفته می‌شود و منشأ تمام انواع دیگر مارکسیسم است، ظهور پیدا کرد.

سپس «مارکسیسم ارتدوکس» (Orthodox Marxism) که بدنه‌ای از تفکر مارکسیستی است، پس از مرگ کارل مارکس ظهور کرد و به فلسفه رسمی اکثریت جنبش‌های سوسیالیستی تبدیل شد. هدف «مارکسیسم ارتدوکس» ساده‌سازی، تدوین و نظام‌مند کردن روش و نظریه مارکسیستی با روشن کردن ابهامات و تضادهای درک شده در «مارکسیسم کلاسیک» است. این مکتب که بر اندیشه‌های انقلابی مارکس مبتنی است، در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه جلوه‌گر شد و نظریه‌پردازان معروفی مانند کائوتسکی، لنین، پلخانف و لوکزامبورگ دارد که در قبال انقلاب روسیه مواضع مختلفی داشتند.

در نهایت، «مارکسیسم جدید» پیدا شد که به دنبال شکست جنبش‌های انقلابی و تحکیم پایه‌های سرمایه‌داری غربی پس از جنگ جهانی دوم است. مارکسیست‌های غربی مانند لوکاج، گرامشی، هورکهایمر، مارکوزه بر آن شدند تا نظریه انقلابی مارکس را از طریق بهره‌برداری دوباره از اندیشه‌های هگل بازسازی کنند. آنان با نفی «مارکسیسم ارتدوکس»، مبادی «مارکسیسم فلسفی» غرب را به وجود آوردند (بشیریه، ۱۳۷۶، ص ۱۲۵-۱۳۰).

به هر حال این تفکر توانست در طول مدت کوتاهی هواداران بسیاری را از نقاط گوناگون جهان جذب کند. مقام معظم رهبری در این زمینه می‌فرماید:

مارکسیسم در بین جوان‌ها در اغلب کشورها [رایج بود]؛ فقط در بعضی از کشورها، مثل آمریکا یا بعضی کشورهای اروپا به این شدت نبود، اما در اغلب کشورها جاذبهٔ مارکسیسم [بود]، بخصوص در زمینهٔ اقتصادی، جاذبهٔ سوسیالیسم، یک جاذبهٔ همه‌گیر بود (بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۹۶/۰۶/۰۶).

در این میان این سؤال ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود جلب کرد که مارکسیسم چگونه توانست به این حد از پیشرفت و مقبولیت در جهان دست پیدا کند؟ (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۴۹۷).

پیشینه‌شناسی این بحث، نشانگر آن است که در این زمینه مقاله یا کتاب مستقلی نگارش نشده است. آنچه که پس از کنکاش فراوان به آن دست پیدا کردیم، مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی عوامل ظهور و گسترش ادبیات چپ مارکسیستی در ایران» (موسوی برازجانی و محمدی، ۱۴۰۲) بود که در حوزه شعر و ادبیات بود و ربطی به مباحث ما نداشت. مقالهٔ دیگر «عوامل موفقیت نسبی مارکسیسم» (بی‌نام، ۱۳۶۳) بود که بسیار موجز و بدون استناد بود. البته شهید مطهری هم در لابه‌لای مطالب خود در کتاب *نقدی بر مارکسیسم* (۱۳۸۷) به شکل گذرا به چند مورد

از عوامل گسترش مکتب مارکسیسم اشاره می‌کند که ما در این تحقیق به آنها اشاره کرده‌ایم. با توجه به مطالب یادشده و نبود ادبیات لازم در این زمینه، ضرورت و نوآوری این اثر به خوبی خود را نشان می‌دهد. بدین‌روی این نوشتار با محوریت قرار دادن نوع اول و دوم مارکسیسم در پاسخ به این سؤال، پس از بحث کوتاه مفهومی، ضمن بیان مجموعه‌ای از عوامل که در این زمینه نقش داشته‌اند، در نهایت به نقد و ارزیابی این علل می‌پردازد.

۱. مفاهیم

۱-۱. سوسیالیسم

واژه «سوسیالیسم» (Socialism) به معنای «جامعه‌گرایی» و «جامعه‌باوری» از واژه فرانسوی (Social) به معنای «اجتماعی» اخذ شده است. ریشه لاتینی این واژه (Socius) به معنای «شریک» و «همراه» است (بیات و دیگران، ۱۳۸۱، ص ۳۴۷). در اصطلاح، با آنکه در متون سیاسی بسیار به کار رفته، ولی مانند «دموکراسی» و «آزادی» تعریف جامع و مانعی ندارد.

از بین تعاریف ارائه‌شده، معروف‌ترین آن تعریف آستین رنی است:

نظامی اقتصادی که در آن ابزار تولید، توزیع و مبادله کالا در مالکیت دولت است و از سوی دولت اداره می‌شود. پس به معنای دقیق، نقطه مقابل «سوسیالیسم»، «کاپیتالیسم» است؛ یعنی نظامی که در آن ابزار تولید، توزیع و مبادله کالا در مالکیت خصوصی است (رنی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۹).

تعریف دیوید رابرتسون چنین است:

نظامی سیاسی - اقتصادی است که در آن دولت از راه برنامه‌ریزی یا به شکلی مستقیم‌تر، ابزارهای اساسی تولید را کنترل می‌کند یا مالک قانونی آن است و دولت به دنبال تولید خدمات موردنیاز جامعه است، نه تولید آنچه سودآور باشد. در عین حال، همه اشکال سوسیالیسم امیدوارند که جامعه‌ای مساوات‌طلب ایجاد کنند (رابرتسون، ۱۳۷۵، ص ۱۸۳).

لازم به ذکر است که اولاً، «سوسیالیسم» اندیشه‌ای صرفاً اقتصادی نیست، بلکه اندیشه‌ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که برای ایجاد نظم اجتماعی مبتنی بر انسجام همگانی می‌کوشد؛ جامعه‌ای که در آن تمام قشرهای اجتماع سهمی برابر در سود همگانی داشته باشند و به‌عبارت دیگر، نوعی ایدئولوژی است که در مخالفت با «کاپیتالیسم»، لغو مالکیت خصوصی و اصالت دادن به اجتماع، مخلوقات اجتماعی و کاهش یا حذف تقسیمات طبقاتی را در همه عرصه‌ها، هدف خود می‌داند.

ثانیاً، «سوسیالیسم» مکاتب بسیار متنوعی دارد. برخی از معروف‌ترین مکاتب سوسیالیستی عبارتند از: سوسیالیسم تخیلی، علمی، دولتی، مسیحی‌گرا، آنارشیزم‌گرا و اخلاقی. «سوسیالیسم اخلاقی» که به «یوتویایی» یا «آرمان‌شهری» مشهور است، دیدگاهی انسان‌دوستانه به موجودات بشری دارد؛ به این صورت که موجودات بشری مخلوقاتی هستند که عشق و همدلی آنها را به هم پیوند داده است و قدرت اخلاقی سوسیالیسم، نه از توجه به آنچه مردم دوست دارند، بلکه از توجه به آنچه آنها توان تبدیل شدن به آن را دارند، نشئت می‌گیرد (هیوود، ۱۳۸۷، ص ۹۸۸).

به لحاظ تاریخی، برخی محققان اندیشه‌های سوسیالیستی را بسیار ریشه‌دار دانسته و آن را در افکار امثال افلاطون جست‌وجو می‌کنند؛ اما «سوسیالیسم مدرن» پس از به وقوع پیوستن انقلاب صنعتی در کشورهای اروپایی به وجود آمد.

رابرت اون (۱۷۷۱-۱۸۵۸) مؤسس «سوسیالیسم مدرن» در انگلیس شناخته می‌شود که برای اولین بار واژه «سوسیالیسم» را در این کشور به کار برد. در فرانسه نیز طرفداران سن سیمون (۱۷۶۰-۱۸۲۵) مانند پیری لارو برای نخستین بار این اصطلاح را به کار بردند. سپس اندیشمندانی همچون کارل مارکس، فردریش انگلس، لنین و تروتسکی میراث‌دار آنها شدند و سوسیالیسم را به مرحله عمل رساندند (سدیو، ۱۳۶۶، ص ۲۴۱).

۱-۲. مارکسیسم

«مارکسیسم» (Marxism) همان‌گونه که از نامش پیداست، از نام کارل مارکس گرفته شده و نشانگر مکتبی است که براساس اندیشه‌های این متفکر آلمانی در قرن نوزدهم بنا شده است. مارکس «سوسیالیسم» را با فلسفه خاص خود ارائه کرد و برخلاف پیشینیان خود، رویکرد علمی مکتبش را برجسته ساخت. مباحث مارکس در سه محور اصلی «ماتریالیسم دیالکتیک»، «ماتریالیسم تاریخی» و «نقد و تحلیل سرمایه‌داری» قابل بررسی است (رحیمی، ۱۳۹۱، ص ۱۶۶).

وی فعالیت‌های مبارزاتی را قبل از انقلاب‌های ۱۸۴۸ آغاز کرد و با تحریر بیانیه «کمونست» یک‌سال پیش از آشوب‌های اروپا، تأثیری جدی بر آنها گذاشت. اندیشه‌های وی در متن جنبش کارگری سوسیالیستی در نیمه دوم قرن نوزدهم به صورت یکی از مهم‌ترین نیروهای سیاسی در غرب درآمد بود (بشیریه، ۱۳۷۶، ص ۲۰). بدین‌روی دوران اوج سوسیالیسم زمانی است که مارکسیسم از نیمه دوم قرن نوزدهم به مدت یکصد سال در اذهان مردم با مقیاس‌های علمی شناخته شد و در نیمه اول قرن بیستم تقریباً نیمی از جهان تحت سلطه تفکرات مارکسیسم قرار داشت.

البته مارکس در زمان حیات خودش این مکتب را به صورت مدون و کامل درنیامورد و باید گفت: مارکسیسم یک مکتب فلسفی - سیاسی است که شاگردان روسی مارکس و انگلس، به‌ویژه لنین و پلخانف در پُر کردن خلأهای آن و قالب‌گیری آن به صورت یک دستگاه جامع نظری، نقش بزرگی داشته‌اند؛ چنان‌که جداکردن آراء آنها از آراء اصلی مارکس کاری دشوار است (آشوری، ۱۳۸۶، ص ۲۹۰).

۱-۳. کمونیسم

«کمونیسم» یکی از اشکال و - یا شاید بتوان گفت - مرحله نهایی سوسیالیسم است. «کمونیسم» از ریشه لاتین (communis) به معنای «اشتراکی» گرفته شده است و دسته‌ای از ایده‌های اجتماعی و یک سنت ایدئولوژیک را دربر می‌گیرد که غایت آن اشتراک‌داری‌هاست. از این‌رو می‌توان گفت: کمونیسم کاملاً متأثر از سوسیالیسم و

مارکسیسم است (عمرانی، ۱۳۷۶، ص ۲۸). البته «کمونیسم» فراتر از این تعریف، یک ساختار اجتماعی هم تعریف می‌شود. مائو، رهبر چین، در تعریف «کمونیسم» می‌گوید: یک ساختار جدید اجتماعی بر پایه ایدئولوژی طبقه کارگر (پرولتاریا) است که با هر ساختار ایدئولوژی اجتماعی دیگری فرق دارد و کامل‌ترین، پیشرفته‌ترین، انقلابی‌ترین و عقلایی‌ترین نظام در تاریخ بشری است (خطیبی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۰).

نسبت میان سه مفهوم یادشده، جزو موارد «سهل ممتنع» است. چون این مفاهیم علاوه بر آنکه متأثر از یکدیگرند، از یکدیگر متمایزند. اما آنچه مسلم است «سوسیالیسم» مکتبی است که در مخالفت با «کاپیتالیسم»، مبتنی بر اصالت جامعه و اشتراکیت ابزار تولید است. «مارکسیسم» یکی از انواع سوسیالیسم و - در واقع - همان «سوسیالیسم علمی» است.

این دسته از سوسیالیست‌ها با ردّ نظریه فلسفی «ایده‌الیسم» و پذیرش اصالت ماده به این نتیجه رسیدند که جامعه چیزی جز یک پدیده مادی نیست و دارای یک حرکت جبری است، و جامعه سرمایه‌داری بر پایه اصول ماتریالیسم، به «سوسیالیسم» خواهد رسید. طبق نظریه «مارکسیسم» تمام جوامع بشری ناگزیرند مراحل پنجگانه (نظام‌های کمون‌های اولیه، برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری و سوسیالیستی) را - به ترتیب - طی کنند و نظام سوسیالیستی مرحله‌ای موقت و گذرا برای استقرار نظام «کمونیستی» است (بورژن و رمبر، ۱۳۴۲، ص ۱۰-۲۲). نتیجه اینکه مکتب «مارکسیسم» از مکتب «سوسیالیسم» سرچشمه گرفته، اما مفهوم «سوسیالیسم» و مفهوم «کمونیسم» یکی از مراحل تطورات مارکسیستی هستند.

۲. رهیافت‌های موجود از گرایش به مارکسیسم

به علت سنگینی و پیچیدگی برخی مبانی و مفاهیم مکتب «مارکسیسم»، این مبانی جذابیتی برای مردم نداشت؛ زیرا بسیاری از مردم حتی توان درک صحیح این مباحث را نداشتند. از این‌رو عوامل دیگری در جذب مردم به مارکسیسم مؤثر بودند که باید بررسی گردد. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان به سه علت «فکری»، «سیاسی» و «اقتصادی» اشاره کرد که در ادامه به بررسی و تحلیل آنها خواهیم پرداخت:

۲-۱. فکری

یکی از محورهایی که اندیشمندان مارکسیست برای جذب مردم به کار گرفتند، مباحث فکری بود. چون اساس مارکسیسم بر مادی‌گرایی بنا شده بود، مارکسیست‌ها دین را از جمله عقاید قدیمی به حساب می‌آوردند که باید با آن قطع ارتباط شود تا مردم به یک زندگی خوشبخت برسند. مارکس در جمله معروفش می‌گوید:

دین افیون توده‌هاست. ناپدید دین که به منزله خوشبختی وهمی مردم است، اقتضای خوشبختی واقعی آنها به‌شمار می‌آید (مارکس، ۱۳۹۸، ص ۴).

طبق شعارهای مارکسیسم، در جامعه کمونیستی هیچ‌کس بر دیگری برتری ندارد و همگی باید کار کنند تا بتوانند از منابع بهره ببرند. در مقابل، جامعه نیز تعلیم و تربیت کودکان را به صورت رایگان به عهده گرفته، دیگر آنها را مجبور

به کار در کارخانه نخواهد کرد. جامعه کمونیستی پس از تخریب مناطق شهری که نامناسب ساخته شده‌اند، کارمندان دولت را در ساختمان‌های بزرگ اسکان خواهد داد و اخلاقیات برتر، از جمله حس تعاون و همکاری به آنها تعلیم داده، در نهایت بنا بر وعده مارکسیست‌ها، زندگی انسان‌هایی که در جامعه اشتراکی زندگی می‌کنند، اینچنین است:

صنایعی که به‌طور اشتراکی و طبق نقشه به‌دست تمامی اجتماع اداره شوند، مردمانی را ایجاب می‌کند که استعداد شخصی آنها از همه جهات تکامل یافته باشد (انگلس، ۱۳۵۹، ص ۲۱).

۱-۱-۲. فلسفه عمل

هر انقلابی برای رسیدن به موفقیت و تحقق اهدافش نیاز به برنامه‌ریزی و دستورالعمل دارد. در دوران انقلاب صنعتی، مردم که خود را برای قیام علیه نظام سرمایه‌داری آماده می‌دیدند، طبیعتاً به سوی هر مکتبی که این امر حیاتی را در اختیارشان قرار می‌داد، گرایش پیدا می‌کردند. از سوی دیگر، مارکسیسم که این نیاز توده‌ها را به خوبی تشخیص داده بود، در جای‌جای آموزه‌های خود سخن از انقلاب، عمل انقلابی و شیوه مبارزه به میان آورده است. مارکس و انگلس در بیانیه مشهور خود، یعنی «مانیفست کمونیست» به صراحت بیان می‌کنند:

احکام تئوریک کمونیست‌ها به‌هیچ‌وجه روی اندیشه‌ها و اصول اختراعی یا اکتشافی این یا آن مُصلح جهان پایه‌گذاری نمی‌شود. این احکام فقط بیان عام شرایط واقعی مبارزه طبقاتی موجود، یعنی آن جنبش تاریخی است که در برابر دیدگان ما انجام می‌گیرد (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵، ص ۳۹).

این ادعا فقط در حد حرف باقی نماند و مارکس و انگلس در مطلبی دیگر این وعده خود را عملی کرده، دستورالعمل مبارزه را به‌کارگران ارائه دادند و مراحل این نبرد طبقاتی را برای آنها توصیف کردند:

این پیکار نخست توسط تک‌تک کارگران و سپس کارگران یک کارخانه و سرانجام کارگران یک شاخه صنعت یک محل علیه بورژوازی که آنها را مستقیماً استثمار می‌کند، انجام می‌گیرد. ضربات آنان نه تنها بر مناسبات تولید بورژوازی، بلکه بر خودافزارهای تولید نیز وارد می‌آید، کالاهای رقابتگر بیگانه را نابود می‌سازند، ماشین‌ها را خرد می‌کنند، کارخانه‌ها را می‌سوزانند و می‌کوشند تا موضع از دست رفته کارگر قرون وسطایی را بازستانند. پرولتاریای هر کشور البته نخست باید کار را با بورژوازی کشور خویش یکسره سازد (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵، ص ۳۲ و ۳۵).

این سبک از بیان مطالب، مفاهیم این مکتب را برای مردم ستم‌دیده و تشنه مبارزه با استثمارگران، جذاب جلوه داد و همه توجهات را به سمت خود معطوف کرد. از این‌رو یکی از علل گرایش مردم به مارکسیسم همین است که «مارکسیسم فلسفه عمل است» و مردم و به‌ویژه جوانان نیز به دنبال عمل و فعالیت هستند. شهید مطهری به این نکته اشاره کرده، می‌نویسد:

این بچه‌های امروزی بیشتر گرایششان به دیالکتیک و قهرماً ماتریالیسم روی همین حساب است که این فلسفه، فلسفه قدرت و فلسفه عمل است. جوان هم که اساساً آمادگی برای عمل دارد؛ یعنی در مرحله اول می‌خواهد فلسفه‌ای به او پیشنهاد بشود که فلسفه عمل باشد، بعد برایش توجیه درست می‌کند. اضافه بر این، اینها مدعی

هستند ماتریالیسم و دیالکتیک دانش مبارزه است؛ یعنی خود مبارزه اگر علمی داشته باشد که چطور باید مبارزه کرد و راهش چیست و در هر مرحله از مبارزه چه تاکتیکی باید به کار برد، این همین دانش دیالکتیک است (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۵۵۲).

این ادعای مارکسیسم مبنی بر ارائه دستورالعمل مبارزه به گونه‌ای در میان توده‌های مردم و جریان‌های انقلابی نفوذ کرده بود که مردم اساساً تنها شیوه مبارزه را اجرای دستورالعمل‌های مارکسیسم می‌دیدند و هر طریقی غیر از آن را ناموفق می‌پنداشتند. مقام معظم رهبری در این زمینه می‌فرماید:

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، وقتی جوانان و غیرتمندان یک ملت می‌خواستند مبارزه‌ای را علیه ظلمی که بر آن ملت و در منطقه خودشان حاکم بود، آغاز کنند، به دنبال تفکرات چپ می‌رفتند؛ از چپ‌ها الهام می‌گرفتند و از آنها جزوه و نوشته و دستورالعمل دریافت می‌کردند. هر جای دنیا که نهضت یا مبارزه‌ای علیه ظلم وجود داشت، شما می‌دیدید یک صیغه چپ در آن هست، یا سعی می‌شد این صیغه چپ به نحوی به آن داده شود. چنین تصور می‌شد که بدون ارتباط و اتصال با یک تفکر یا با یک مکتب - که آن هم مثلاً مکتب مارکسیسم بود - نمی‌شود مبارزه‌ای را سازماندهی و هدایت کرد و به پیروزی رساند (بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۷۱/۱۱/۱۸).

یکی دیگر از اقدامات عملی مارکسیست‌ها حمایت از نهضت‌های انقلابی بود. مارکسیست‌ها در ابتدای قرن بیستم از هر اقدامی که در جهان بر ضد نظام سرمایه‌داری صورت می‌گرفت، حمایت مادی و معنوی کاملی صورت می‌دادند و همین امر موجب پیوستن، نهضت‌ها و انقلاب‌ها به جریان مارکسیسم شد. رهبر معظم انقلاب در این باره می‌فرماید:

این کشورهای آسیایی که الان پیشرفت کرده‌اند - مثل ژاپن، چین و تا حدودی هند - غرب به هیچ کدام از اینها کمکی نکرد. چین در کشمکش‌های شدید شرق و غرب، از طرف شوروی آن روز سخاوتمندانه مورد حمایت قرار گرفت؛ حتی انرژی هسته‌ای‌اش را روس‌ها دادند. چین هیچ چیز نداشت. شوروی‌ها چون می‌خواستند یک جبهه آسیایی بزرگی در مقابل آمریکا و اروپا تشکیل بدهند، چین را تجهیز کردند (بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۸۶/۰۲/۲۵).

حکومت کمونیستی که رقیب نظام سلطه مستقر تا آن زمان بود، وقتی سر کار آمد، برای اینکه حوزه نفوذ خودش را توسعه بدهد، کشوری مثل هند را و دانشگاه هند را مجهز کرد به برخی از علومی که غربی‌ها هرگز تا آخر حاضر نبودند، بدهند (بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۹۶/۰۳/۳۱).

۲-۱-۲. شعارهای جذاب

از دیگر عوامل گرایش مردم به مارکسیسم، شعارهای جذاب و ارائه پیش‌بینی‌های مطلوب بود. هرچند برخی متفکران که از عدم اتقان اندیشه‌های مارکسیسم مطلع بودند، می‌دانستند که این مکتب آینده درخشانی نخواهد داشت، اما ادعان می‌کردند که شعارهای جذاب مارکسیست‌ها عامل جذب بسیاری از جوانان در سراسر دنیا شده بود (بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۷۹/۰۲/۲۳).

مارکسیست‌ها برای جذب مردم، همواره شعارهای آرمان‌گرایانه سر می‌دادند. برای مثال ادعا می‌کردند که پیشرفت در «صنعت» نهفته است و سوسیالیسم به کمک طبقه کارگر و تلاش آگاهانه بشر، پایان تاریخ خواهد بود.

این پیام تلویحاً بدین معنا بود که کشورهای جهان سوم با مارکسیسم، شبیه کشورهای پیشرفته غربی خواهد شد و مردم مارکسیسم را مانند چراغی می دانستند که مسیر تحقق تجدد، روشنگری و تمدن را روشن می کند. این تلقی، به ویژه پس از تأسیس اتحاد جماهیر شوروی (سابق) به صورت تفکر غالب درآمد.

اورلاندو فایجس به نقل از *والنتینوف* (از کهنه کاران جنبش مارکسیستی روسیه) می نویسد:

با خوش بینی خاصی به دنبال فرمولی بودیم که به ما امید بدهد و آن را در مارکسیسم یافتیم... مارکسیسم مبشر این وعده بود که ما در کشوری نیمه آسیایی نخواهیم ماند، بلکه بخشی از غرب با فرهنگ و نهادها و ویژگی های یک نظام سیاسی آزاد خواهیم شد (فایجس، ۱۳۸۸، ص ۲۱۰).

از این رو توده های کشورهای عقب مانده و جهان سومی که غالباً شامل کشورهای آسیایی، اروپای شرقی و آمریکای لاتین می شدند، به صورت گسترده به مارکسیسم روی آوردند و حکومت های کمونیستی در این کشورها شکل گرفت. این شعارها تمام ابعاد زندگی مادی بشر را دربر می گرفت و از هیچ جنبه ای فروگذار نبود و با ارائه یک چشم انداز کامل از آینده جهان و ارائه پیش بینی های جزئی، عملاً مردم را مجبور به پذیرش این مکتب و ایدئولوژی می کرد. شهید مطهری در این زمینه می نویسد:

مارکسیسم چنین راهی برای انسان می گشاید، و نه تنها گذشته را علمی و خوب تفسیر می کند، بلکه آینده را هم به نحو علمی تفسیر می کند؛ یعنی جریان آینده را خوب نشان می دهد؛ مثل یک باغبان که آینده این بوستان را می تواند پیش بینی کند و بگوید: مثلاً این تخمی که کاشتم تا یک هفته دیگر بیرون می آید و بعد چه وضعی پیدا می کند و نظایر این پیش بینی ها (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۵۵۲).

۲-۲. اقتصادی

مشکلات فراوان اقتصادی مردم در قرن هجدهم تا بیستم، این فکر را در ذهن اندیشمندان مارکسیست به وجود آورد که باید بیشترین تکیه نظرانشان را بر روی مسائل اقتصادی بگذارند تا بتوانند هرچه بیشتر مردم را به سمت خود جذب کنند. مارکسیسم شعار سر می داد که در جامعه ایده آل کمونیستی هیچ کس بر هیچ چیز مالکیت خصوصی نخواهد داشت و تقسیم کارها به شکل کنونی وجود نخواهد داشت و هر کس در انتخاب شغل آزاد است. همین موجب رشد و ترقی صنعت و کشاورزی خواهد شد.

جامعه ای که مارکسیسم برای مردم گرفتار در مشکلات اقتصادی ترسیم می کند، از لحاظ اقتصادی، جذاب و در آرمانی ترین شکل ممکن قرار دارد. چارلز رایت *میلز* سیاست مارکسیسم را سیاست مبارزه با گرسنگی بیان کرده، می گوید:

چرا افکار مارکس این قدر مورد توجه مردم و اندیشمندان با پیش زمینه های گوناگون ذهنی قرار دارد؟ مردم و اندیشمندان غالباً مارکسیسم را یک سیاست مبارزه با گرسنگی می دانند. مارکس در جایی می گوید: «شما دیگر ناگزیر نیستید که باز هم گرسنه بمانید» و لذا است که این ایدئولوژی برای بسیاری از مردمان هوشمند و هوشیار در کشورهای فقیر جذابیت دارد. مردمان شرق و آفریقا و آمریکا و اروپا خواستار بهره مندی از نتایج صنعتی شدن هستند و شیوه سرمایه داری را برای رسیدن به این هدف مردود می دانند (رایت میلز، ۱۳۷۹، ص ۸۵).

۱-۲-۲. همدردی با طبقه کارگر

در هر دوره‌ای از تاریخ همیشه جریاناتی که به حمایت از مردم در برابر سلاطین برمی‌خاستند، مورد حمایت بودند. در قرن نوزدهم و همزمان با انقلاب صنعتی، چون مردم تحت فشار بودند، هر مکتبی که در جهت مقابله با استثمارگران بود، مورد حمایت مردم قرار می‌گرفت. بن‌مایه تمام نوشته‌های مارکس و انگلس و دیگر نظریه‌پردازان مارکسیسم این بود که آنان جهان را به دو قطب فقیر و غنی یا طبق تعابیر خودشان، به «بورژوازی» و «پرولتاریا» تقسیم می‌کردند. آنها در این تقسیم‌بندی در جانب طبقه کارگر می‌ایستادند و سرمایه‌داری (بورژوازی) را عامل اصلی تمام نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌دانستند و توده‌های کارگری (پرولتاریا) را برای مبارزه آماده می‌کردند (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۴۹۷).

در ابتدای اساسنامه کمونیست آمده است:

جامعه پیش از پیش به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، به دو طبقه بزرگ رویاروی یکدیگر، یعنی به «بورژوازی» و «پرولتاریا» تقسیم می‌شود. بورژوازی استثمار می‌برد، بی‌شرمانه، بی‌واسطه و بی‌رحمانه را جایگزین استثمار پوشیده در اوها مذهب و سیاسی ساخت (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵، ص ۲۶).

مارکسیسم معتقد است: پرولتاریا هیچ چیز ندارد که ترس از دست دادنش او را از مبارزه بازدارد. از این رو باید هرچه را که تاکنون مالکیت خصوصی جمع‌آوری کرده است، نابود گردد. این همدردی و همنوایی با پرولتاریا و توده‌های اکثریت، برگ برنده مارکسیسم است که مکاتب دیگر در آن دوران از آن بی‌بهره بودند. مارکسیسم برای نیل به این هدف، فعالیت‌هایش را در دو مرحله برنامه‌ریزی کرد:

در مرحله اول، مارکسیسم صرفاً به همدردی با طبقه کارگر (پرولتاریا) بسنده نکرده و به صراحت منافع خود و پرولتاریا را در یک جهت دانست تا بتواند ایدئولوژی و راهبرد استراتژی خود را به آنها بقبولاند و حمایت هرچه بیشتر آنها را کسب نماید. در اساسنامه کمونیست آمده است:

کمونیست‌ها... منافی جدا از منافع مجموع پرولترها ندارند و در مراحل گوناگون گسترش مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی همیشه بیانگر منافع جنبش (پرولتاریا) هستند. هدف کمونیست‌ها همان است که دیگر احزاب پرولتری در پی آنند؛ یعنی تشکیل پرولتاریا به صورت یک طبقه، برانداختن تسلط بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵، ص ۳۹).

پس از موفقیت‌آمیز بودن مرحله اول، یعنی گنجاندن مارکسیسم در میان طبقه کارگر و هماهنگی با آنها، اکنون نوبت اجرای مرحله دوم است که طی آن مارکسیسم خود را از بقیه طبقه کارگر متمایز و برتر دانسته و به سبب همین برتری برای دستیابی به پیروزی نهایی و براندازی نظام سرمایه‌داری ضرورتاً طبقه کارگر را به تبعیت از خود فرامی‌خواند.

وجه تمایز کمونیست‌ها با دیگر احزاب کارگری تنها در آن است که از یک‌سو در مبارزات اقشار کارگری ملت‌های گوناگون، منافع مشترک مجموع طبقه کارگر را که منافع مستقل از ملیت است، برجسته می‌کنند و برای آن ارزش قایلند. کمونیست‌ها در عرصه عمل، قاطع‌ترین بخش احزاب کارگری تمام کشورها هستند و در عرصه

نظری برتری آنان بر بقیه کارگران در آن است که شرایط و چگونگی سیر جنبش کارگری و پیامدهای کلی آن را به روشنی درمی‌یابند (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵، ص ۳۹).

۲-۲-۲. انتفاع از نظام مارکسیستی

استقرار کمونیسم در برخی از کشورها، هرچند یک موفقیت برای جریان مارکسیست به حساب می‌آید، اما بدین معنا نبود که تمام کشورهای تحت حاکمیت آن، ایدئولوژی مارکسیسم را پذیرفته بودند، بلکه برای اینکه بتوانند از امکانات نظام مارکسیستی بهره‌مند شوند، مارکسیست می‌شدند.

پس از جنگ جهانی دوم کشورهای عقب‌مانده آسیایی یا کشورهای جدیدالتأسیس افریقایی ترجیح می‌دادند برای منتفع شدن از نظام مارکسیستی، خود را به مارکسیسم متمایل نشان دهند. رهبران کشورهای همچون هند، اندونزی، گینه، آنگولا و موزامبیک، چون به تداوم قدرت شخصی خویش علاقه‌مند بودند، فکر یک حزب منضبط مبتنی بر سلسله‌مراتب، جاذبه خاصی برای آنها داشت و معتقد بودند: تطبیق نسبی با مرام شوروی، به حکومت غیردموکراتیک آنان نوعی مشروعیت تاریخی خواهد بخشید. بدین‌روی به مارکسیسم گرایش پیدا کردند (برژینسکی، ۱۳۷۱، ص ۲۸۰).

درباره خود شوروی هم وضع بهتر از این نبود و قشر عظیمی از مردم برای کسب جایگاه و منافع، خود را به مارکسیسم وفادار نشان می‌دادند. مقام معظم رهبری در این زمینه می‌فرماید:

مارکسیسم مورد قبول مردم شوروی هم نبود. بله، دین حزب کمونیست شوروی بود. حزب کمونیست شوروی متشکل از چند میلیون عضو در مقابل جمعیت نزدیک به سیصد میلیونی شوروی بود. شاید - مثلاً - ده میلیون، پانزده میلیون نفر عضو بودند. اعضای حزب کمونیست همیشه از امتیازاتی برخوردار بودند. بنابراین می‌توان حدس زد که در بین همان جمعیت هم آنچه برای آنها در درجه اول اهمیت قرار داشت، امتیازات بود. لذا مارکسیسم به‌عنوان یک دین برایشان مطرح نبود (بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۷۹/۰۴/۱۹).

البته فقط بهره‌مندی از امکانات مادی موضوعیت نداشت، بلکه چارلز رایت می‌نویسد: چون کمونیست بودن افتخار محسوب می‌شد، جمعیت کمونیست‌ها رشد تصاعدی گرفت. در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه میزان گرایش مردم به حزب کمونیست به این ترتیب بود که در اول ژانویه ۱۹۱۷ از ۱۲۰ میلیون تن جمعیت روسیه، فقط ۲۳ هزار تن عضو حزب مذکور بودند؛ ولی هفت ماه بعد تعدادشان به ۲۴۰ هزار تن افزایش یافت و به‌زودی به چند میلیون تن رسید...؛ زیرا کمونیست فعال بودن یک افتخار عظیم به‌شمار می‌رفت (سدی‌یو، ۱۳۶۶، ص ۳۸۲).

۲-۲-۳. برقراری مساوات

ایجاد جامعه بی‌طبقه و الغای طبقات اجتماعی از شعارهای پرتکرار مارکسیسم است که مارکسیست‌ها طی آن مردم خسته از اختلاف‌های طبقاتی را به مساوات کامل، برابری اجتماعی و عدالت نوید می‌دادند. انگلس در کتاب *اصول کمونیسم* به صراحت می‌گوید:

در پی انقلاب، تقسیم جامعه به طبقاتی که نسبت به هم متضاد باشند، زاید خواهد بود. به دلایل کاملاً اقتصادی اداره کشاورزی و صنایع به‌دست یک نوع مردم، به جای دو طبقه مختلف، یکی از شرایط حتمی و ضروری اجتماع کمونیستی است (انگلس، ۱۳۵۹، ص ۲۱).

چون یکی از بارزترین نمودهای تفاوت طبقاتی اختلاف میان شهرنشینان و روستاییان بود، مارکسیسم نیز از بین بردن این اختلاف را به یکی از دغدغه‌های خود تبدیل کرد. مارکس و انگلس در اساسنامه حزب کمونیست چنین می‌گویند:

جامعه کمونیستی از یک طرف، بقای طبقات را تحمل نمی‌کند و از طرف دیگر، ایجاد یک چنین جامعه، خود وسایل لازم برای از بین بردن این اختلافات طبقاتی را به دست خواهد داد. از این موضوع نتیجه می‌شود که تضاد بین شهر و ده به همان ترتیب از بین خواهد رفت (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵، ص ۴۶).

از سوی دیگر وعده براندازی نژادپرستی، استثمار ملت‌ها و برطرف کردن اختلاف میان ملت‌ها نیز آن قدر جذابیت داشت که مارکسیسم از آن چشم‌پوشی نکند و از این رو وعده نابودی آن را در زمان برپایی کمونیسم بارها تکرار کرد. با از میان رفتن استثمار یک انسان به‌دست انسان دیگر، استثمار یک ملت به‌دست ملت دیگر نیز از میان خواهد رفت. با برافتادن تضاد طبقات درون ملت‌ها، روابط خصوصت‌آمیز میان ملت‌ها نیز از میان خواهد رفت (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵، ص ۴۴).

۲-۳. سیاسی

انگیزه‌های گرایش به مارکسیسم فقط اقتصادی نبود، بلکه خفقان، فساد سیاسی در دولت‌های نظام سرمایه‌داری و نادیده گرفته شدن طبقه کارگر از یک سو و شعارهای آرمان‌خواهانه مارکسیسم در زمینه نفی دولت در جامعه آرمانی کمونیستی از سوی دیگر، سرعت گرایش مردم به این مکتب را افزایش داد. مارکسیسم رسماً شعار نابودی دولت را سر می‌داد، به گونه‌ای که انگلس می‌گفت:

پرولتاریا قدرت دولتی را در دست می‌گیرد و وسایل تولید را ابتدا به مالکیت دولتی تبدیل می‌کند. اما به این وسیله پرولتاریا خود را به‌عنوان پرولتاریا از میان برمی‌دارد و از این طریق کلیه تفاوت‌ها و تناقضات طبقاتی و سرانجام دولت به‌مثابه دولت را از میان می‌برد (انگلس، ۱۳۸۱، ص ۳۵۱).

مارکسیسم نابود شدن نظام سرمایه‌داری، برقراری یک نظام حکومتی مردم‌سالاری (دموکراسی) و در نهایت، فرمانروایی طبقه کارگر را نوید می‌داد. انگلس این وعده را چنین مطرح می‌کند:

این انقلاب قبل از همه چیز یک سیستم حکومت دموکراسی و به وسیله آن - به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم - فرمانروایی پرولتاریا را به وجود خواهد آورد. دموکراسی مقرراتی را برای از بین بردن مالکیت خصوصی به اجرا می‌گذارد (انگلس، ۱۳۸۱، ص ۳۵۱).

مارکس و انگلس به‌عنوان بنیان‌گذاران مارکسیسم در اساسنامه حزب کمونیست و در قالب جملاتی الهام‌بخش، وعده نهایی را چنین مطرح می‌کنند:

بگذار طبقات حاکم از تصور برپایی یک انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا چیزی ندارد که از دست بدهد - بجز غل و زنجیرهایش - اما می‌تواند جهانی را به‌دست آورد! (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵، ص ۵۹).

مردم به سبب زندگی در جوامعی که تحت غلبه آزادی خواهان و سرمایه داران اداره می‌شد، در وضعیت نامناسبی، چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ اجتماعی و سیاسی به سر می‌بردند. دستمزدهای بسیار پایین، محرومیت از حقوق اولیه انسانی، زندگی در مسکن نامناسب و ساعات کار بسیار زیاد از جمله اوصاف معمولی و روزمره آن جوامع به حساب می‌آمد. آنها در قبال کارهای فراوانی که انجام می‌دادند، حتی توانایی تأمین مخارج ضروری زندگی، از قبیل خوراک و پوشاک را نیز نداشتند.

ژان باتیست سی (Jean-Baptiste Say) در سفر سال ۱۸۱۵ به انگلیس می‌نویسد:

در انگلستان یک کارگر با در نظر گرفتن افراد خانواده‌اش و با وجود همه زحمات درخور تحسین و ستایشش نمی‌تواند بیش از سه چهارم و گاهی بیشتر از نصف ضروری‌ترین مصارف زندگی خود را تأمین کند (ژید و ریست، ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۲۶۹).

مردم هرچند در چنین وضعیتی زندگی می‌کردند، اما از این نکته نیز غافل نبودند که مسبب این وضعیت نابهنجار، نظام سرمایه‌داری و ارزش‌های حاکم بر آن است و همین لیبرال‌ها و سرمایه‌داران هستند که برای ازدیاد سرمایه خود، از مردم بهره‌کشی کرده، دستمزد حقیقی آنها را پرداخت نمی‌کنند. مکتب سرمایه‌داری (کاپیتالیسم)، یا نمی‌خواست و یا نمی‌توانست مردم را راضی کند؛ زیرا برای راضی نگه داشتن مردم ناچار بود تا از کسب سرمایه و سودهای هنگفت چشم‌پوشی کند و این تصمیم با روح سرمایه‌داری که بر مبنای کسب سود به هر قیمتی پایه‌ریزی شده بود، منافات داشت.

درواقع ناراضی‌تی مردم در این دوران دو علت عمده داشت:

یکی شرایط کار در کارگاه‌های کثیف و ناسالم و زندگی در محلات پرجمعیت که به مراتب بدتر از شرایط زندگی سابقشان در کشتزارها بود، و دیگری مشاهده زندگی بسیار مرفه کارفرمایان و بورژواهای ثروتمند که در بهترین محلات شهر سکونت داشتند و از همه مزایای زندگی برخوردار بودند (سدی، ۱۳۶۶، ص ۲۴۲).

این آگاهی‌ها و هوشیاری مردم در طول زمان موجب شد که در قرن هجده و نوزده جنبش‌های کارگری و مبارزات صنفی در سطح اروپا آغاز شود. چون در خلال این مبارزات، تنها مکتبی که در مقابل نظام سرمایه‌داری قد علم کرده و آن را به باد انتقاد گرفته بود، مارکسیسم بود، از این رو توده‌های تحت ستم و رنج‌دیده برای پیمودن مسیر مبارزه و دستیابی به پیروزی، چاره‌ای جز گرایش به مارکسیسم و پذیرش وعده‌های آن نداشتند. هنری لیتل فیلد می‌نویسد:

طبقه جدید کارگر که حاصل انقلاب صنعتی بود، با آنکه فقر و نادانی و فقدان رهبر مانع پیشرفت آنها بود، به تدریج یک احساس هوشیاری عمومی نشان داد و در جست‌وجوی وسایلی جهت بهبود وضع خود، از راه انقلاب سیاسی و شرکت در اتحادیه‌های صنفی و اقسام مختلف اقدامات تعاونی برآمد. در ضمن، این عقیده پیدا شد که هیچ اصلاح و تغییری بدون واژگون ساختن سیستم‌های سرمایه‌داری موجود نمی‌تواند چندان مؤثر و مفید باشد (فیلد و ویلسون، ۱۳۸۸، ص ۱۱).

این رشد آگاهی سیاسی و تحولات فکری در اواخر قرن هجده، انقلاب فرانسه را رقم زد که منشأ بسیاری از نهضت‌های اجتماعی و انقلابی در قرن نوزدهم شد. اندیشمندان سوسیالیست که حضور پررنگی در انقلاب فرانسه داشتند، هرچند هنوز افکارشان آن قدر منسجم نبود که در قالب یک مکتب به مردم عرضه شود، اما شرایط را برای اندیشمندان پس از خود آماده کردند تا در اواسط قرن نوزدهم، سلسله انقلاب‌های ۱۸۴۸ در اروپا را پی‌ریزی نمایند و نهضتی به راه اندازند که به سرعت سراسر قاره اروپا را فرا گیرد. آگاهی سیاسی مردم به قدری افزایش پیدا کرد که اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های انقلابی یکی پس از دیگری اعلام موجودیت کرده، نظام حاکم کشورشان را مورد انتقاد قرار می‌دادند. وجه مشترک بیشتر این جریان‌ها، عقاید و آراء سوسیالیستی و ضدسرمایه‌داری بود.

در سال ۱۸۴۸ در دنیای غرب انفجار بزرگی رخ داد و نهضتی به راه افتاد که به سرعت سراسر قاره اروپا را فراگرفت. بیکاری و بحران اقتصادی و اجتماعی باعث شیوع عقاید انقلابی شد. تب انقلابی از لهستان شروع شد و تا ایتالیا گسترش یافت. در پاریس و مادرید و شهرهای آلمان نیز اغتشاش‌هایی صورت گرفت و در همه این حوادث سوسیالیست‌ها نقش اصلی را به عهده داشتند (سدی، ۱۳۶۶، ص ۲۹۳).

نقش داشتن سوسیالیست‌ها در این وقایع که با جهت‌دهی افکار مبارزان و طرح مطالبات ساختاری و مباحث نظری صورت می‌گرفت، زمینه را برای گرایش توده‌ها به مارکسیسم فراهم می‌کرد. شهید مطهری در این زمینه می‌نویسد:

در قرن نوزدهم... آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی در بین مردم پیدا شده بود (هم استعمار بود و هم آگاهی‌های سیاسی)... یعنی از یک طرف توده‌ها تحت فشار قرار گرفتند و از طرف دیگر، آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی در میان آنها به وجود آمد و این امر سبب شد که زمینه تشکیل توده‌ها فراهم گردد و بنابراین اگر تزی و فلسفه‌ای به نفع اینها عرضه می‌شد زمینه پذیرش آن بسیار بود (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۴۹۷).

۲-۳-۲. سازماندهی و تبلیغات

یکی دیگر از عواملی که سبب جذب مردم به مارکسیسم شد، سازماندهی فوق‌العاده و تبلیغات پرحجم آنها بود. ایجاد مسئولیت‌های متعدد، تأسیس سازمان‌های حزبی و تشکیلاتی و نظم آهنبین از اوصاف بارز گروه‌های مارکسیستی به حساب می‌آمد. لنین تأکید زیادی بر مسئله «سازماندهی منسجم و قوی» داشت و آن را یکی از رموز پیروزی می‌دانست و فعالیت‌های بدون سازماندهی یا به تعبیر خودش «خرده‌کاری» را نوعی بیماری برای جنبش و نهضت به حساب می‌آورد. وی تشکیل سازمانی از انقلابیان را نخستین و ضروری‌ترین وظیفه عملی انقلابیان و مارکسیست‌ها معرفی می‌کرد و معتقد بود:

باید بیش از هر چیز در فکر ایجاد سازمانی از انقلابیون بود؛ یعنی سازمانی که بتواند بر تمام مبارزه آزادی‌بخش پرولتاریا رهبری کند (لنین، ۱۳۹۵، ص ۱۶۵)؛ زیرا مبارزه خودبه‌خودی پرولتاریا تا زمانی که یک سازمان مستحکم انقلابیون آن را رهبری نکند به مبارزه طبقاتی حقیقی پرولتاریا مبدل نمی‌گردد (همان، ص ۱۸۷).

من جداً معتقدم که بدون سازمانی استوار از رهبرانی که کار یکدیگر را دنبال می‌کنند هیچ‌گونه جنبش انقلابی نمی‌تواند پایدار باشد و هر قدر دامنه توده‌ای که خودبه‌خود به مبارزه جلب می‌شود و پایه جنبش را تشکیل می‌دهد و در آن شرکت می‌ورزد، وسیع‌تر باشد همان قدر لزوم چنین سازمانی مؤکتر می‌گردد و همان قدر این سازمان باید استوارتر باشد (همان، ص ۱۷۳).

این نظریات *لنین* در عمل نیز سرسختانه در تمام احزاب کمونیست جهان به اجرا درمی‌آمد. برای مثال «حزب توده» که بارزترین حزب مارکسیستی ایران به حساب می‌آمد، ده‌ها زیرمجموعه و سازمان به صورت منسجم و تحت سازماندهی قوی در کشور داشت که فعالیت می‌کردند و این در نوع خود بی‌سابقه بود. «سازمان نظامی»، «سازمان زنان»، «اتحادیه دهقانان»، «سازمان جوانان» و «سازمان دانشجویان» تنها چند زیرمجموعه این دستگاه عظیم حزبی به حساب می‌آمدند. این سازمان‌ها علاوه بر اینکه تمام اقشار را دربر می‌گرفت و برای همه آنها دستورالعمل ارائه می‌کرد، برای جوانانی که در پی مبارزه نظام‌مند و مداوم بودند، بسیار جذابیت داشت و موجبات جذب آنها به این نظام را فراهم می‌کرد.

از سوی دیگر انتشار نشریات پر تعداد و گوناگون برای گسترش فرهنگ مارکسیستی و القای مفاهیم آن به مردم نیز از جمله شاخصه‌های گروه‌های مارکسیستی به حساب می‌آمد. تمام گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیستی دارای روزنامه و نشریه خاص خود بودند که افکار خود را در آنها انتشار می‌دادند. البته شیوه تبلیغات این گروه‌ها منحصر در نشریات نبود، به گونه‌ای که در سرگذشت یکی از قدیمی‌ترین گروه‌های کمونیستی ایرانی یعنی «گروه ۵۳ نفر» می‌خوانیم:

دستورهای تبلیغاتی جهت رسوخ در بین مردم از کمیته در مسکو به تهران، به مرحله اجرا درمی‌آمد که به گفته تقی ارانی، «طبق درخواست‌های هفتمین کنگره کمونیست‌ها، برقراری روابط بین اشخاص بایستی دو به دو صورت گیرد». اغلب مواقع جلسات عقیدتی در منزل تقی ارانی برپا می‌شود. شرکت‌کنندگان وقتی اصول مرام کمونیستی را می‌پذیرفتند، به نوبه خود با همان شیوه برای جذب افراد دیگر با به میدان تبلیغات می‌نهادند. با چنین اقدامی ترویج مسلک کمونیستی و همچنین عضوگیری در بین دانشجویان مؤثر بود؛ ولی برای جذب افراد عادی، روش‌های ملموس‌تری، از قبیل پخش اعلامیه و جزوات به‌کار می‌رفت. آنها با وجود در اختیار داشتن ماشین تحریر، جزوات زیادی را دوباره رونویسی می‌کردند. این گروه برای ترویج و گسترش افکار خود، کتاب‌های متعددی را به زبان فارسی برگردانده‌اند (ایتی، ۱۳۸۶).

البته نباید تلاش‌های کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها برای ترویج و پخش این نشریات و روزنامه‌ها را نادیده گرفت و صرفاً به تعداد زیاد این مطبوعات بسنده کرد. *لئون تروتسکی*، از رهبران شوروی و انقلاب کمونیستی، روند تبلیغات «حزب بلشویک» روسیه را اینچنین توصیف می‌کند:

روزنامه‌های بلشویک به صدای بلند خوانده می‌شدند و آن قدر دست‌به‌دست می‌گشتند که تکه‌پاره می‌گردیدند. خوانندگان مهم‌ترین مقالات این روزنامه‌ها را از بر می‌کردند و بازگو می‌کردند. از رویشان رونوشت برمی‌داشتند و هر جا امکانش موجود بود، تجدیدچاپ و تکثیرشان می‌کردند (تروتسکی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۹۶).

همه سازمان‌ها و تشکیلات وابسته به حزب توده در ایران نیز به‌طور مستقل دارای نشریه و روزنامه بودند. محسن مدیرشانه‌چی تعداد ۷۴ عنوان از آنها را در کتاب خود نام برده است (مدیرشانه‌چی، ۱۳۸۸، ص ۸۶-۹۱). علاوه بر کتاب، مجله و نشریه، استفاده از رسانه‌های تصویری، همچون سینما نیز در دستور کار مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها، به‌ویژه در اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت.

رهبر معظم انقلاب در این زمینه می‌فرماید:

کمونیست‌ها در دو چیز فوق‌العاده بودند: یکی در سازماندهی که یک چیز سنتی بین کمونیست‌ها بود و در این چندساله انصافاً در سازماندهی نظیر نداشتند و احزابشان را سازماندهی می‌کردند؛ یکی هم در تبلیغات که در دنیا اصلاً نمونه بود. با وجودی که امکاناتشان کمتر از غربی‌ها بود، اما در موارد بسیاری بر تبلیغات غربی‌ها غلبه می‌کرد. اینها با تبلیغاتشان، در جاهایی مثل افریقا و امریکای لاتین و همین خاورمیانه و قضیه فلسطین، پدر غربی‌ها را درآوردند! (بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۷۰/۱۲/۰۷).

۳-۲. زور و غلبه

عده‌ای از اندیشمندان معتقدند: بعضی از کشورهایی که به مارکسیسم گرویدند، از روی اختیار و اراده نبوده، بلکه حکومت کمونیستی در آن جوامع با زور و کودتا بوده است (بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۷۶/۱/۱). برای مثال می‌توان به کودتای کمونیستی «حزب کمونیست» چکسلواکی در سال ۱۹۴۸ یا کودتای کمونیستی در افغانستان در سال ۱۹۷۸ اشاره کرد که «حزب کمونیست» به دنبال یک کودتا و با حمایت اتحاد جماهیر شوروی (سابق) توانست حکومت آن کشور را به‌دست گیرد (سعادت، ۱۳۹۶، ص ۳۱۰).

در برخی از کشورهای اروپای شرقی نیز کودتای نظامی و جنبش‌های مسلحانه باعث ایجاد حکومت‌های کمونیستی شد.

در بلغارستان کارگران مسلح با هدایت شوروی، شوراها را تشکیل دادند. کمونیست‌ها از سپتامبر ۱۹۴۴ تا مارس ۱۹۴۵ که قدرت را قبضه کردند، دست به کشتار گسترده مخالفین خود زدند. انتخابات سال ۱۹۴۵ مجارستان درحالی برگزار شد که مجارستان در اشغال نظامی شوروی بود. حزب کمونیست با حمایت شوروی اقدام به حذف مخالفان کرد و قانون جدید انتخابات را اجرا کرد که براساس آن رأی اکثریت را احزاب چپ آوردند و عملاً مجارستان هم به کشور کمونیستی و متحد شوروی تبدیل شد (مرادی، ۱۳۹۵، ص ۲۴۷).

احسان طبری که از سردمداران جریان مارکسیستی در ایران بود، در کتاب *کثر/راهه* می‌نویسد:

ما در مسکو از دور و نزدیک شاهد شیوه رهبری فرعون‌ی استالین بودیم... این قدرت مطلقه را استالین بر رعب متکی ساخته بود. دستگاه مرموز امنیت، اهرم اساسی اعمال این رعب بود. مردم شوروی تا زمانی که ما به این کشور پای نهادیم، تاریخ خونین و پرمخافتی را در زیر رهبری استالین از سر گذارنده بودند (طبری، ۱۳۶۷، ص ۹۵).

۳. نقد و ارزیابی

پس از بیان علل گرایش جوامع گوناگون به مارکسیسم، چون به اعتراف رهبران آن، مارکسیسم نتوانست به اهداف آرمانی خود برسد و در نهایت شکست خورد، لازم است ارزیابی دقیقی از علل جاذبه ابتدایی آن انجام شود. جدا از نقایص و نقدهای فراوانی که به مؤلفه‌های فکری و فلسفی مارکسیسم وارد است، عوامل دیگری نیز در نرسیدن مارکسیسم به اهداف و برنامه‌های خود وجود دارد که در ذیل به آن اشاره می‌شود:

۳-۱. عدم تحقق وعده‌ها

جوامع کمونیستی هیچ‌گاه نتوانستند مراحل مدنظر مارکس و انگلس را طی کرده، به کمونیسم واقعی دست پیدا کنند. از آغاز انقلاب اکتبر تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تصویر کمونیسم نهایی مدام برای مردم دورتر و غیرقابل دسترس‌تر می‌شد و این مسئله تا جایی پیش رفت که مردم شوروی وعده دستیابی به کمونیسم را یک وعده میان‌تهی به‌شمار می‌آوردند (طبری، ۱۳۶۸، ص ۲۸۶).

مارکس و انگلس بر پایه استنباط مادی که از تاریخ داشتند، عامل اقتصادی را تنها عامل مؤثر در تحولات جامعه می‌پنداشتند و دستیابی به یک جامعه بی‌طبقه و کمونیستی را نتیجه قانونمند و جبری تکامل طبیعی و تاریخی جامعه می‌دانستند. آنان پیش‌بینی می‌کردند که این روند قطعاً به وقوع خواهد پیوست، اما عدم وقوع این مراحل موجب تضعیف تفکرات آنها شد، به‌گونه‌ای که رهبران مارکسیست پس از مدتی، آماج اعتراض فراوان مردم شدند.

شکست‌های گسترده اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نظام‌های مارکسیستی، که طبق پیش‌بینی مارکس باید مدینه فاضله می‌شدند، نشان دیگری بر نادرستی آینده‌نگری مارکسیسم بود. در دهه ۱۹۸۰ اندیشه سوسیالیستی توسعه در بیشتر کشورهای جهان سوم به نحو چشمگیری بی‌اعتبار شده بود؛ زیرا پیشرفت‌های اقتصادی به شیوه کاملاً غیرسوسیالیستی حاصل شده بود و کشورهایی که مسیر کمونیسم را در پیش گرفته بودند در طرح‌های اقتصادی - اجتماعی خود شکست خورده بودند.

برای مثال، کشور ویتنام با وجود دریافت میلیاردها دلار از شوروی، توانایی تأمین مواد غذایی را نداشت؛ اما کشور تایلند با روش‌های غیرسوسیالیستی از یک رونق اقتصادی چشمگیر برخوردار بود. بنابراین کشورهایی که هنوز در بند سوسیالیسم بودند، می‌کوشیدند خود را برهاند (برژینسکی، ۱۳۷۱، ص ۲۸۳).

پیش‌بینی مارکس از کشورهای هدف مارکسیسم نیز محقق نشد. برای مثال، مارکس انقلاب اجتماعی را در کشورهای اروپایی پیش‌بینی می‌کرد که انقلاب صنعتی در آنها به وقوع پیوسته و ظلم به کارگران تا حد زیادی افزایش یافته است؛ اما عملاً در کشورهایی همچون روسیه و چین شکل گرفت که نه انقلاب صنعتی داشتند و نه جزو کشورهای اروپای غربی بودند. در اواخر قرن بیستم این حقیقت آشکار شد که یک جامعه هرچه پیشرفته‌تر باشد، از اصول و مختصات مارکسیستی دورتر است. مارکسیسم در جاهایی که انتظار پیروزی آن می‌رفت، شکست خورد، ولی در عوض، در کشورهایی که مطابق اصول مکتب «مارکسیسم» هنوز برای پذیرش کمونیسم مستعد نبودند، موفق شد. این مسئله موجب گردید مارکسیسم امتیاز اصلی خود را از دست بدهد و دیگر کسی آن را پیش‌قراول تاریخ و مبشر آینده نداند (همان، ص ۲۶۶).

۳-۲. عدم تحقق شعارها

مارکس و انگلس با رؤیایپردازی، جامعه کمونیستی را جامعه‌ای تصویر می‌کردند که نه دولتی در آن حاکم است و نه روابط کارگر و کارفرما و نه هیچ رابطه‌ای که به‌زعم ایشان مخالف آزادی انسان باشد. آنها وعده می‌دادند که در

جامعه کمونیستی به جای دولت، نیروهای زنده خود جامعه به صحنه می‌آیند و زمام امور را به دست می‌گیرند و «خودگردانی مردم» جای «اراده دولتی» را خواهد گرفت. اینکه چگونه جامعه بدون حاکمیت بالادستی اداره خواهد شد؟ و چگونه همه مردم بدون هیچ سلسله‌مراتبی می‌توانند زمام جامعه را در دست داشته باشند؟ از جمله مسائلی است که پاسخی در میان نوشته‌های اندیشمندان مارکسیسم برای آن یافت نمی‌شود.

مارکس جامعه مارکسیستی را جامعه‌ای می‌دانست که در آن «وابستگی انسان به کار از میان می‌رود... و تمام منابع ثروت جامعه چون سیلی به فوران درمی‌آید» (مارکس، ۱۳۶۰، ص ۲۲). این ادعا کاملاً مبهم و تخیلی بود. چگونه ممکن است انسان با ویژگی‌های ذاتی و متغیر، بدون وابستگی و الزام به کار، همچنان خود را متعهد به کار کردن و تلاش برای برطرف کردن نیازهای دیگران بداند؟ و چگونه ممکن است در چنین شرایطی ثروت‌های جامعه فوران نماید؟

مشکل دیگر این بود که در برنامه‌های مارکسیسم، ملیت‌ها، فرهنگ‌ها، انگیزه‌ها و ابتکارات فردی کاملاً نادیده گرفته شده بود. در واقع مارکسیسم در شعارهایی که برای تشکیل مدینه فاضله خود ارائه می‌داد، هیچ توجهی به تنوع قومیتی، ملیتی و فرهنگی جمعیت هدف خود نداشت و همین موجب شده بود تا مکتب «کمونیسم» هویت ملی، هویت دینی و هویت اجتماعی را از بین ببرد. برای مثال اتحاد جماهیر شوروی به یک جامعه با هویت‌های متعدد، از اقوام و ادیان تبدیل شد که کمونیسم قصد اعمال سلطهٔ نهادینه شده بر آن را داشت (توحیدفام و صالحی، ۱۳۹۳).

۳-۳. ناکارآمدی فلسفه عمل

مارکسیسم مدعی بود که دستورالعمل مدونی برای مبارزه با نظام سرمایه‌داری ارائه می‌دهد؛ اما در همین ادعا نیز دچار چالش شد؛ مثلاً مارکس برای وقوع انقلاب مارکسیستی شرط می‌گذاشت که در جامعه مدنظر، مناسبات تولیدی از پیشرفت نیروهای مولد که افراد جامعه و کارگران باشند، جلوگیری کند. این شرط کاملاً مبهم است و معلوم نیست که در نهایت، انقلاب در یک جامعه، چه زمان و با چه شیوه‌ای رخ خواهد داد؟ اگر ایجاد انقلاب برعهده کارگران و دهقانان است با چه شیوه‌ای باید آن را به انجام برسانند؟

این نقاط مبهم درباره مهم‌ترین وعدهٔ مارکسیسم، یعنی «انقلاب علیه نظام سرمایه‌داری و ایجاد یک مدینه فاضله کمونیستی» وجود دارد. همچنین این دستورالعمل و برنامه‌ریزی برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری در جوامع گوناگون، بدون در نظر گرفتن آداب، فرهنگ، هویت و ملیت آنان ارائه می‌شد که سبب می‌گردید، کارایی لازم را نداشته باشد.

تمرکز بیش از اندازه بر مبارزات انقلابی و نبود برنامه‌ریزی برای ادارهٔ کشور براساس مؤلفه‌های مارکسیستی، سبب شد اکثر قریب به اتفاق حکومت‌هایی که خود را وامدار تفکرات مارکس و انگلس می‌دانستند، در مرحلهٔ عمل و پس از برپایی نظام مارکسیستی، پایبندی چندانی به آموزه‌های آن نداشته باشند؛ مثلاً لنین که پایه‌گذار اتحاد

جماهیر شوروی (سابق) بود، ابتدا قرابت زیادی با تفکرات مارکس نشان می‌داد، اما در عمل با عدم پابندی به مراحل تاریخی مارکس، شیوه‌های مبارزه و عدم رعایت مختصات جامعه مارکسیستی نشان داد که او تفکر مارکسیسم و سوسیالیسم را آن گونه که خود می‌پسندد، اختیار کرده است.

او به صراحت می‌گفت: گفته‌های مارکس درباره سوسیالیسم صرفاً تجربیدی است و باید در مرحله عمل مشخص شود که چه ویژگی‌های حقیقی دارد و اکنون وی نمی‌داند که سوسیالیسم چه ویژگی‌هایی دارد و حقیقتاً چیست. به گفته احسان طبری، لنبن انقلاب را به نام «سوسیالیسم» بر همهٔ مردم تحمیل می‌کند، ولی حالا که باید نتیجه را ارائه دهد، عذر می‌نهد که چیزی از آن نمی‌داند! معلوم است مردم را به دنبال طلب مجهول مطلق کشانده است (طبری، ۱۳۶۸، ص ۲۹۹).

یا کشورهای افریقایی به صراحت از پذیرش سلیقه‌ای مارکسیسم سخن می‌گفتند؛ مثلاً سکوتوره رهبر گینه پس از پذیرش مارکسیسم گفت: مارکسیسم در گینه آن دسته از ویژگی‌های خود را که با واقعیات افریقا سازگار نبود، از دست داده است (برژینسکی، ۱۳۷۱، ص ۲۸۰).

۳-۴. ایجاد استبداد جدید

یکی دیگر از اشکالات، قطبی شدن جامعه به یک قشر فرمانروایی مرفه و دارای امتیازات فراوان از یک سو و توده زحمتکش کارگران و کشاورزان از سوی دیگر بود. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی، دستگاه «حزب کمونیست» که با هدف برادری و برابری، ریشه‌کن ساختن هرگونه اختلاف و امتیازات طبقاتی روی کار آمده بود، با قلع و قمع احزاب دیگر و با تصرف تمام وسایل تولید، تبدیل به یک طبقه استثمارگر شد که تمام ثروت را از طریق ملی ساختن تصاحب می‌کرد، تمام اخلاقیات را زیر پا گذاشت و استبداد خود را به وسیله ترور، وحشت و کنترل کامل ایدئولوژیک برقرار ساخت (وسلسنکی، ۱۳۶۴، ص ۲۹). حتی «حزب کمونیست» یک حزب واقعی و آزاد برخاسته از میان مردم یا طبقه کارگر و بیان‌کننده اراده و خواسته‌های توده یا طبقه، یا حتی اعضای آن نبود و فقط یک سازمان رسمی و دولتی و نهادی برای تأمین فرمانروایی قشر حاکم بود.

در این نظام، آزادی بیان و اظهارنظر وجود نداشت. مطبوعات، انتشارات و هنر نیز زیر نظر حزب و دولت بود. انتشار مطبوعات رسماً محدود بود و جز روزنامه‌ها، مجله‌ها و نشریات مجاز که عموماً وابسته به مؤسسات دولتی و حزبی بودند، کسی حق انتشار نداشت. اخبار و اطلاعات تفتیش می‌شد و آزادی مبادله خبر و اطلاعات عملاً وجود نداشت (خامه‌ای، ۱۳۷۵، ص ۸۴-۶۰).

برتراند راسل در کتاب *تئوری و عمل بلشویسم* درباره عواقب خطرناک این اقتدار و قدرت انحصاری می‌نویسد: برقراری یک آریستوکراسی دیوان‌سالاری که اقتدار را در دستان خود متمرکز کرده، رژیم را برپا خواهد کرد که به قدر سرمایه‌داری ظالمانه و بی‌رحمانه است. مارکسیست‌ها هیچ‌گاه درک نکرده‌اند که عشق به قدرت به اندازه عشق به پول، محرکی قوی و منشأ مهمی برای بی‌عدالتی است (راسل، ۱۳۶۲، ص ۳۸).

نتیجه‌گیری

بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و تحولات جهانی که منجر به تبدیل شدن جهان به دو قطب «سرمایه‌داری» به رهبری امریکا و «سوسیالیسم» به رهبری شوروی شد، یکی از اهداف عمده نظام سوسیالیستی از بین بردن نظام سرمایه‌داری و گسترش نظام سوسیالیستی در سراسر جهان شد. مارکسیست‌ها با هوشمندی و ادعای اینکه برای حل مشکلات مردم ستمدیده جهان برنامه دارند، قدم در راه مبارزه با نظام سرمایه‌داری گذاشتند و در این راه توانستند با شناخت دقیق نیازهای مردم، ارائه راه‌حل‌های جذاب و ترسیم یک دورنمای آرمانی، ابتدا جمع زیادی از مردم را به سمت خود جذب نمایند.

از ابتکارات مارکسیسم برای جذب مردم می‌توان به ارائه دستورالعمل مبارزه با استثمارگران، ایجاد تشکیلات سازمانی برای انقلابیان، سردادن شعارهای جذاب و مانند آن اشاره کرد. مارکسیسم هرچند در ابتدای امر توانست جمعی زیادی را به خود جذب نماید، اما پس از مدتی به دلایل متعدد (همچون عدم تحقق وعده‌ها، شعارها و پیش‌بینی‌هایی که در عرصه‌های گوناگون ارائه کرده بود، ناکارآمد بودن فلسفه و دستورالعمل مبارزه، و شکل‌گیری استبداد جدید) این مکتب، رهبران آن و اندیشه‌شان در سطح جهان منزوی شد.

منابع

- انگلس، فردریش، ۱۳۵۹، *اصول کمونیسم*، تهران، بی‌نا.
- _____، ۱۳۸۱، *آنتی دورینگ*، ترجمه آرش پیشاهنگ، تهران، جامی.
- آشوری، داریوش، ۱۳۸۶، *دانشنامه سیاسی*، تهران، مروارید.
- آیتی، عطاء، ۱۳۸۶، «اسناد: پنجاه و سه نفر»، *تاریخ معاصر ایران*، ش ۴۲، ص ۲۴۵-۲۶۲.
- برژینسکی، زیگنیهو، ۱۳۷۱، *شکست بزرگ*، ترجمه سیروس سعیدی، تهران، اطلاعات.
- بشیریه، حسین، ۱۳۷۶، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: اندیشه‌های مارکسیستی*، تهران، نشر نی.
- بورژن، ژرژ و پیر ریمبر، ۱۳۴۲، *سوسیالیسم*، ترجمه منصور مصلحی، تهران، کتاب‌های جیبی.
- بیات، عبدالرسول و دیگران، ۱۳۸۱، *فرهنگ واژه‌ها*، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
- بیانات رهبر معظم انقلاب، در: khamenei.ir
- بی‌نام، ۱۳۶۳، «عوامل موفقیت نسبی مارکسیسم»، *یاسمار اسلام*، ش ۳۱، ص ۴۰-۴۳.
- تروتسکی، لئون، ۱۳۶۰، *تاریخ انقلاب روسیه*، ترجمه سعید باستانی، تهران، فانوسا.
- توحیدفام، محمد و اکرم صالحی، ۱۳۹۳، «بازاندیشی تئوریک و عملی کمونیسم در فروپاشی شوروی»، *تحقیقات حقوق خصوصی و کفیری*، ش ۲۱، ص ۷۰-۵۱.
- خامه‌ای، انور، ۱۳۷۵، *آیا فروپاشی شوروی اجتناب‌پذیر بود؟*، تهران، خدمات فرهنگی رسا.
- خطیبی، عذرا، ۱۳۷۰، *سرگذشت مارکسیسم از فراز آغاز تا نشیب انجام*، تهران، رامین.
- رابرتسون، دیوید، ۱۳۷۵، *فرهنگ سیاسی معاصر*، ترجمه عزیز کیاوند، تهران، البرز.
- راسل، برتراند، ۱۳۶۲، *بلشویسم از تئوری تا عمل*، تهران، کتاب تهران.
- رایت میلز، چارلز، ۱۳۷۹، *مارکس و مارکسیسم*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، خجسته.
- رحیمی، غلامرضا، ۱۳۹۱، *نگرشی نو بر واژه‌های سیاسی انقلاب اسلامی ایران*، قم، شکوفه یاس.
- رنی، استین، ۱۳۷۴، *حکومت: آشنایی با علم سیاست*، ترجمه لیلا سازگار، تهران، نشر دانشگاهی.
- ژید، شارل و شارل ریست، ۱۳۴۷، *تاریخ عقاید اقتصادی*، ترجمه کریم سنجابی، تهران، دانشگاه تهران.
- سدی‌بو، رنه، ۱۳۶۶، *تاریخ سوسیالیسم‌ها*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر نو.
- سعادت، عوضعلی، ۱۳۹۶، *تحولات سیاسی تاریخ معاصر افغانستان*، کابل، بنیاد اندیشه.
- طبری، احسان، ۱۳۶۷، *گئوزا، گئوزا*، تهران، امیرکبیر.
- _____، ۱۳۶۸، *شناخت و سنجش مارکسیسم*، تهران، امیرکبیر.
- عمرانی، حیدرقلی، ۱۳۷۶، *کمونیسم*، تهران، اطلاعات.
- فایجس، اورلاندو، ۱۳۸۸، *تراژدی مردم: انقلاب روسیه ۱۸۹۱-۱۹۲۴*، ترجمه احد علیقلیان، تهران، نشر نی.
- فیلد، لیتل و هنری ویلسون، ۱۳۸۸، *تاریخ اروپا*، ترجمه فریده قره‌چی‌داغی، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- لنین، ولادیمیر، ۱۳۹۵، *چه باید کرد؟*، ترجمه مازیار رازی، بی‌جا، شرکت کتاب.
- مارکس، کارل، ۱۳۶۰، *نقد برنامه گوتا*، ترجمه ع. م. تهران، پژواک.
- _____، ۱۳۹۸، *درباره مسأله یهود گامی در نقد فلسفه حق هگل*، ترجمه مرتضی محیط، تهران، اختران.
- _____ و فردریش انگلس، ۱۳۸۵، *مانیفست حزب کمونیست*، ترجمه محمد پورهرمزبان، بی‌جا، حزب توده ایران.
- مدیرشانه‌چی، محسن، ۱۳۸۸، *پنجاه سال فراز و فرود حزب توده ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مرادی، مسعود، ۱۳۹۵، *تاریخ اروپا از جنگ جهانی اول تا پایان قرن بیستم*، تهران، بهنگار.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۷، *نقدی بر مارکسیسم*، تهران، صدرا.
- موسوی برزجانی، سیدمحمدتقی و محتشم محمدی، ۱۴۰۲، «بررسی عوامل ظهور و گسترش ادبیات چپ مارکسیستی در ایران، *ادبیات پارسی معاصر*، ش ۱، ص ۱۰۳-۱۲۶.
- وسلسنکی، میخائیل، ۱۳۶۴، *نومانکتورا*، تهران، امیرکبیر.
- هیوود، اندرو، ۱۳۸۷، *مفاهیم کلیدی در علم سیاست*، ترجمه عباس کاردان و حسن سعیدکلاهی، تهران، علمی و فرهنگی.